



## درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۶ آذر ۱۳۹۱

موضوع کلی: مسئله بیست و هشتم

مصادف با: ۲ صفر ۱۴۳۴

موضوع جزئی: معنای عدالت - مسلک چهارم (ملکه نفسانیه)

جلسه: ۴۲

سال سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته:

بحث در دلیل چهارم مسلک چهارم یعنی حقیقت عدالت عبارت از ملکه است، بود؛ دلیل چهارم این بود که، مستفاد از روایات و نصوص این است که اوصاف و عناوینی که در موضوع عدالت اخذ شده‌اند همگی از افعال نفسیه یا صفات نفسانی هستند مثل عقیف، ساتر، صائن، خیر، کفّ نفس و امثال اینها و اگر کسی صرفاً استقامت عملی داشته باشد بدون اینکه این حالت و کیفیت نفسانی در او رسوخ کرده باشد، به این اوصاف متصف نمی‌شود پس این روایات در این ظهور دارد که در موضوع عدالت اوصافی اخذ شده که دلالت بر اباء دائمی از گناه دارد و معنای ملکه هم همین است که این برخاسته از یک حالت درونی و قدرت روحی است که او را وادار می‌کند که گناه نکند و واجبات را انجام دهد.

### اشکال محقق خوبی به دلیل چهارم:

مرحوم آقای خوبی به این دلیل اشکال کرده و می‌فرمایند: هیچ یک از عناوین مذکور در این روایات منطبق بر صفات نفسانیه نیست بلکه اینها عموماً یا از اوصاف افعال خارجی است یا اگر هم صفت نفسانی باشد قائم به غیر است نه اینکه مربوط به شخص عادل باشد:

مثلاً یکی از این صفات مرضی است در روایت این گونه آمده است «عن جعفر عن ابیه علیهما السلام: إن شهادة الأخ لأخیه تجوز إذا کان مرضیاً و معه شاهدٌ آخر»<sup>۱</sup> در این روایت برای جواز شهادت وصف مرضی ذکر شده «إذا کان مرضیاً» مرضی یعنی کسی که دیگران از افعال و اعمال او رضایت دارند یعنی کارهای او به گونه‌ای است که موجب نارضایتی دیگران نیست مثلاً ظلم نمی‌کند، دروغ نمی‌گوید، اهل ایذاء کسی نیست لذا دیگران از او راضی هستند و او مرضی است؛ اینکه او مورد رضایت است به اعتبار این است که افعال و کارهای او سبب نارضایتی دیگران نشده است پس مرضی یک وصفی مربوط به فعل است. البته خود رضاء یک وصف نفسانی می‌باشد ولی این رضایت در نفس دیگران که مواجه با این شخص هستند محقق شده پس کسی که می‌خواهد شهادت بدهد باید مرضی باشد یعنی عمل او به گونه‌ای باشد که موجب نارضایتی دیگران نشود. پس مرضی وصف فعل خارجی است. آنچه که به عنوان وصف نفسانی است رضاء و رضایت است که آن هم قائم به غیر است. و نیز وصف خیر که در روایت آمده «عن ابی عبدالله (ع) فی الرجل یشهد لإبنه و الإبن لأبیه و الرجل لإمرأته فقال لا بأس بذلک إذا کان خیراً»<sup>۲</sup> بر اساس این روایت سؤال شده پدری برای پسرش، پسری برای پدرش و مردی برای همسرش می‌خواهند

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۳۹۷ ابواب الشهادات، باب ۴۱، حدیث ۱۹.

۲. وسائل، ج ۲۷، ص ۳۹۵، ابواب الشهادات، باب ۴۱، حدیث ۹.

شهادت بدهند آیا می‌توانند برای یکدیگر شهادت بدهند؟ امام(ع) می‌فرماید: اشکالی ندارد البته إذا كان خيراً؛ خیر به چه معناست؟ خیر یعنی کسی که اهل عمل خیر است؛ اگر به او خیر گفته می‌شود به اعتبار افعال و اعمال خارجی اوست یا به اعتبار حالت نفسانی؟ به اعتبار افعال و اعمال خارجی به او گفته می‌شود پس این هم ربطی به ملکه ندارد.

یا لفظ عقیف و صائن که در روایت وارد شده «لا بأس بشهادة الضیف إذا كان عقیفاً صائناً»<sup>۱</sup> به چه کسی عقیف و صائن می‌گویند؟ عقیف یعنی اهل عفت و عفت یعنی امتناع از امور حرام؛ عقیف کسی است که ترک می‌کند محرمات را و اجتناب می‌کند از آنچه که حلال نیست. پس عفت به عنوان وصف برای فعل اوست و به عمل مربوط می‌شود و یک امر نفسانی نیست. و همچنین صائن؛ صائن کسی است که با وجود اقتضاء ارتکاب معصیت آن را ترک می‌کند که این هم به فعل و عمل مربوط می‌شود و نفسانی نیست.

یا مثلاً صفت مأمون که در روایت آمده «فإذا كان ظاهر الرجل ظاهراً مأموناً جازت شهادته و لا يسأل عن باطنه»<sup>۲</sup> می‌گوید اگر ظاهر رجل، ظاهر مأمون باشد شهادت او جائز است. ریشه مأمون آمن است و آمن به معنای اطمینان و آرامش نفس است در مقابل مضطرب و مشوش؛ آمن به این معنی یک وصف نفسانی است و معنایش نفس مطمئن و آرام است این به عادل مربوط نیست و قائم به غیر است یعنی دیگری باید آمن باشد و این شخص مأمون. آمن یعنی کسی که اطمینان در نفسش باشد و خیالش نسبت به این شخص راحت باشد پس آمن یک وصف نفسانی است و قائم به غیر است. مأمون یعنی عادل طبق این روایت کسی شهادتش جائز است که مأمون باشد یعنی کسی که عملش و رفتارش با مردم به گونه‌ای است که مردم این اطمینان را دارند و لذا مأمونیت هم وصف برای نفس نیست و مربوط به فعل و عمل است.

یا لفظ ستر که در بعضی از روایات از جمله روایت عبدالله ابی یعفور آمده است: «بِمَ تَعْرِفُ عَدَالَةَ الرَّجُلِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى تُقْبَلَ شَهَادَتُهُ لَهُمْ وَعَلَيْهِمْ فَقَالَ أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسُّتْرِ وَالْعَفَافِ وَكَفِّ الْبُطْنِ وَالْيَدِ وَالْفَرْجِ وَاللِّسَانِ» چگونه بفهمیم این شخص عادل است تا شهادتش به نفع یا به ضرر مسلمین قبول بشود؟ فرمودند به اینکه اهل ستر، عفاف و کف بطن و فرج و ید و لسان باشد. ستر به معنای پوشاندن است این یا معنای فاعلی دارد یا معنای مفعولی. وقتی می‌گوید «أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسُّتْرِ» یعنی او را به عنوان ساتر عیوبش بشناسید بدین معنی که کسی است که عیوب خود را از خداوند تبارک و تعالی می‌پوشاند و این یعنی اجتناب از معصیت دارد و نمی‌گذارد عیبی در او به وجود بیاید یا ستر به این معناست که مستور در نزد مردم است یعنی معاصی را در نزد مردم انجام نمی‌دهد؛ معنای اول در واقع یک امر نفسانی است اما این نسبت به خداوند است. معنای دوم هم از عناوین اعمال خارجی است یعنی در انتظار کار حرامی انجام نمی‌دهد که در این صورت مربوط به فعل و عمل شخص است و حالت و صفت نفسانی نیست.<sup>۳</sup>

۱. همان، حدیث ۱۰.

۲. وسائل، ج ۲۷، ص ۳۹۲، ابواب الشهادات، باب ۴۱، حدیث ۳.

۳. التقیح، ج ۱، ص ۲۱۹-۲۲۰.

## بررسی اشکال:

به نظر ما این اشکال آقای خوئی وارد نیست؛ آنچه از مجموع این روایات استفاده می‌شود این است که این اوصاف و عناوین که در موضوع عدالت اخذ شده مثل کف نفس، صائن، خیر و عقیف همه به شرطی بر یک شخص صادق است و بر او اطلاق می‌شود که او در همه حالات و ازمنه واجد این خصوصیات باشد چه اهل ستر بودن و چه عقیف بودن و چه صائن بودن. به کسی که بعضی از اوقات اهل ستر باشد یا در بعضی از اوقات اهل خیر باشد، صائن باشد، عقیف و خیر نمی‌گویند. در صورتی به کسی عقیف گفته می‌شود که همیشه اهل عفت است، همیشه اهل صیانت است و همیشه اهل خیر است. پس استمرار و همیشگی بودن در مورد این اوصاف مهم است به این معنی که هم در گذشته و هم حال و هم آینده این خصوصیت را دارد که به دنبال گناه نرود. پس استمرار از حیث زمان مهم است. نکته‌ی دیگر اینکه فرقی برای این شخصی بین خلوت و جلوت هم نیست یعنی این شخص فردی است که چه در جایی که تنها باشد و چه در جایی در انظار دیگران باشد، این خصوصیت را دارد که گناه نمی‌کند و الا اگر کسی باشد که مثلاً در انظار مردم که قرار می‌گیرد گناه نمی‌کند ولی در خفا مرتکب معصیت می‌شود آیا به چنین شخصی می‌توان گفت عقیف، صائن، خیر پس این اوصاف وقتی به کسی اطلاق می‌شود که هم از نظر زمانی اجتناب او از معصیت و فعل واجب و رعایت حلال و حرام استمرار دارد و هم در علن و غیر علن فرقی برایش نمی‌کند پس خصوصیت استمرار شامل این هم می‌شود یعنی حیث آن گاهی گذشته و حال و آینده است و گاهی خلوت و جلوت است و گاهی هم گفته می‌شود در شهر خودش یا در شهر دیگری. پس این اوصاف فقط در این صورت بر این اشخاص صدق می‌کند.

همه تلاش مرحوم آقای خوئی این است که بفرمایند این عناوین به عنوان اوصاف افعال خارجی است و بر فعل نفسانی قابل انطباق نیست؛ اما با این توضیحی که ما بیان کردیم، معلوم شد این اوصاف در همه حالات و در همه زمان‌ها باید محقق باشند. اگر ما گفتیم لایطلق هذه الاوصاف و لایصدق هذه الاوصاف علی شخص الا اینکه این اوصاف در او به حسب زمانی و به حسب حالات خود او دائمی باشد لازمی این مطلب آن است که آن شخص به یک نقطه و حالت روحی رسیده که به اعتبار آن حالت است که خلوت و جلوت برایش فرقی نمی‌کند و این محیط یا محیط دیگر برایش فرقی نمی‌کند و این غیر از ملکه نمی‌تواند چیز دیگری باشد.

مثال: برای روشن‌تر شدن بحث مثال شناخت فرد شجاع که در جلسه گذشته بیان شد را ذکر می‌کنیم البته باید توجه داشت که اگرچه مثال با بحث جلسه گذشته یکی است ولی حیث مثال در این بحث با جلسه گذشته متفاوت است؛ در جلسه گذشته گفته شد که وثوق ما به یک انسان شجاع زمانی پیدا می‌شود که کارهای شجاعانه از او ببینیم و لازم نیست احراز کنیم در درون او این ملکه هست یا نه و به همین مقدار وثوق پیدا می‌کنیم به شجاعت او و این از راه افعال حاصل می‌شود همین مثال را در این بحث هم ذکر می‌کنیم ولی برای صدق عنوان شجاع بر شخصی باید انسان ببیند که آن شخص به یک قوت و قدرت روحی رسیده که از چیزی نمی‌ترسد و در همه حالات این صفت را دارد. یا کریم؛ کریم به کسی می‌گویند (بحث در صدق عنوان است) که می‌دانیم روح و باطن او اهل سخا و بخشش و اعطاء است اگر قرار بود به صرف عمل صدق عنوان شود، پس باید در جایی که کسی اهل عمل است اما می‌دانیم که عملش را برای اغراض دیگری انجام می‌دهد به او این صفات اطلاق شود در حالی که

این طور نیست. لذا معلوم می‌شود که این اوصاف مربوط به نفس است نه مربوط به فعل و فعل حاکمی و جلوه و مبرز و معرف از آن حالت نفسانی است.

این مطلب به عینه در مسئله عدالت وجود دارد؛ در چه صورت صدق عنوان عادل می‌شود؟ آیا به کسی که از معاصی عملاً اجتناب می‌کند ولی برای بالابردن منزلت شخصی خود اجتناب می‌کند، عادل گفته می‌شود؟ به چنین شخصی عادل گفته نمی‌شود. اگر کسی به خاطر خوف از خدا معصیت نکند و واجبات را انجام دهد این یعنی اینکه در نفس او یک حالتی پیدا شده به نام خدا ترسی که مانع اصلی از ارتکاب معاصی می‌باشد و این چیزی غیر از ملکه نیست حال اگر ادعا کنیم که اجتناب از معاصی، استقامت فعلیه و عملیه ولو لم یکن ناشئاً عن الملكة و همین مقدار که ناشی از خوف خداوند باشد عدالت است ولو اینکه ملکه عدالت در او نباشد این قابل قبول نیست. این ملکه عدالت چیست؟ اگر کسی اجتناب از معصیت کرد و واجب را انجام داد، و به خاطر خداوند هم این اعمال را انجام داد این یعنی بهر حال یک باور و ایمانی در او به وجود آمده و آن اینکه برای خدا در نفسش جایی باز کرده ولو به دنبال بهشت و فرار از جهنم هم باشد، این غیر از ملکه است؟ لذا به طور کلی اشکال مرحوم آقای خوئی به استدلال به روایات وارد نیست.

#### نتیجه:

دلیل چهارم این بود که در روایات اوصافی ذکر شده که این اوصاف جز با اینکه مربوط به نفس باشند و جز با اینکه در شخص استمرار داشته باشند سازگار نیست و فرمایشاتی هم که آقای خوئی فرمودند که هر یک از این اوصاف را یا به نوعی به یک فعل خارجی مربوط کردند یا قائم به غیر دانستند اصلاً این گونه نیست. این اوصاف و عناوین در صورتی بر کسی صدق و اطلاق می‌شود که آن وصف در او از حیث ازمنه و حالات استمرار داشته باشد و آن حالت در او مستمر باشد و استمرار زمانی و احوالی در این شخص به اعتبار آن اوصافی که گفته شد، از ملکه جدا شدنی نیست و اگر در کسی ملکه محقق نشده باشد نمی‌تواند این اوصاف در او استمرار زمانی و احوالی داشته باشد.

اگر هم آقای خوئی بفرمایند که ما می‌گوییم استقامت عملی و فعلی دارد ولی این لازم نیست ناشی از ملکه باشد و همین مقدار که ناشی از خوف خداوند است، کفایت می‌کند. در پاسخ به ایشان عرض می‌کنیم که این استقامت عملیه و مستمره که ناشی از خوف خدا باشد، جدا از ملکه نیست و تا این کیفیت در نفس او راسخ نشده باشد، نمی‌تواند اهل استمرار در عمل و در همه زمان‌ها و همه احوال باشد و شما هم نمی‌توانید به کسی که استقامت عملیه دارد ولی به انگیزه‌های دیگر این کار را می‌کند، عادل بگویید. پس صدق این عناوین متوقف بر این است که این اوصاف در همه حالات و ازمنه وجود داشته باشد و این ادل دلیل بر این است که عدالت عبارت است از "ملکه".

**بحث جلسه آینده:** تا اینجا چهار دلیل را بیان کردیم که از این چهار دلیل فقط دلیل چهارم که روایات و نصوص بود مورد پذیرش واقع شد. بحث جلسه آینده در مورد دلیل پنجم و روایت عبدالله بن ابی یعفور خواهد بود که باید مورد بررسی قرار دهیم.

«والحمد لله رب العالمین»